



تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

یدالله ایزدی*

<p>واحد شنود یا جنگ الکترونیک یکی از واحدهای مهم و تأثیرگذار در دوران دفاع مقدس است. این واحد با تلاش بی‌وقفه، فعالیت‌ها و تحرکات دشمن را در خط مقدم تا عمق خاک عراق و حتی تا بغداد عمدتاً از طریق استراق‌سمع مکالمات رصد می‌کرد و جمع‌بندی اخبار و تحلیل‌های خود را از اقدامات فعلی و بعدی آنان برای تصمیم‌گیری صحیح در اختیار فرماندهان قرار می‌داد. شنود در واقع گوش شنوای فرماندهی در اردوگاه دشمن به شمار می‌رفت که بدون آن مقابله آگاهانه با تحرکات آنان مقدور نبود.</p> <p>متن پیش رو ماحصل ششمین جلسه گفت‌وگو با سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران با موضوع نقش شنود در عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر است.</p> <p>واژه‌های کلیدی: شنود، خرمشهر، جنگ الکترونیک، سپاه پاسداران، عملیات بیت‌المقدس.</p>	<p>چکیده</p>
---	---------------------

مقدمه

تحولات سیاسی، وقوع چند کودتا و روی کار آمدن حزب بعث بود، در بغداد پشت سر گذاشت. تسلط کامل وی به زبان عربی، پس از آمدن به ایران و گذران دوره سربازی در لشکر گارد ارتش شاه و آشنایی با تجهیزات الکترونیکی در این دوره زمینه‌های مناسبی برای رشد وی در دوران دفاع مقدس گردید.

وی پس از وقوع جنگ همراه با تعدادی از جوانان اصفهان با معرفی نامه امام جمعه شهر در

واحد شنود سپاه پاسداران با نام علی اسحاقی شناخته می‌شود؛ نامی که در مکالمات بی‌سیم در حین عملیات‌ها عموماً مترادف شنود یا جنگ الکترونیک به کار می‌رفت.

علی اسحاقی در یکی از روستاهای اصفهان متولد شد و همراه خانواده به عراق مهاجرت کرد. دوره تحصیلات ابتدایی و سپس دبیرستان را که مقارن با

* راوی و پژوهشگر دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی

عملیات‌ها آنچنان شاخص و تأثیرگذار بود که در آستانه عملیات بیت‌المقدس محسن رضایی، فرمانده سپاه، علی اسحاقی را که در این زمان از تجارب ارزشمندی نسبت به ماه‌های اول جنگ بهره‌مند شده بود به‌عنوان مسئول واحد شنود سپاه پاسداران انتخاب کرد و در این عملیات، وی کارنامه درخشانی از خود بر جای گذارد.

کشف چندین پاتک دشمن از جمله تحرک لشکر گارد عراق در حمله به نیروهای ایرانی در حوالی خرمشهر، ایجاد اختلال در مکالمات رده‌های دشمن، نفوذ در شبکه‌های ارتباطی یگان‌های عراقی و گمراه کردن برخی رده‌های یگان‌های دشمن با دادن اطلاعات غلط به آنها از اقدامات تأثیرگذار شنود در عملیات بیت‌المقدس است. اوج عملکرد واحد شنود را می‌توان در عملیات‌های بعدی به‌ویژه عملیات پیرو والفجر ۸ و وارد کردن ضربات مؤثر بر واحدهای لشکر گارد مشاهده کرد.

متن حاضر ششمین جلسه گفت‌وگوی مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس با سردار علی اسحاقی با عنوان "تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی" با تأکید بر نقش شنود در دفاع مقدس به‌ویژه عملیات بیت‌المقدس است که روز جمعه ۱۲ خرداد ۱۳۹۲ در اصفهان انجام شده است. امید است در کوتاه‌ترین زمان مصاحبه‌ها کامل شده، متن آن در اختیار عموم به‌ویژه علاقه‌مندان به پژوهش در عرصه دفاع مقدس قرار گیرد.

یدالله ایزدی: بسم‌الله الرحمن الرحیم. زمین عملیات بیت‌المقدس در چه تاریخی به شما اعلام شد و شما از چه زمانی در منطقه استقرار پیدا کردید؟ و ظاهراً این دوره به‌لحاظ مشخص شدن مأموریت‌های شنود، براساس ابلاغیه شورای عالی دفاع، مقدمات و امکانات شنود ارتش تحت امر شما قرار گرفت.

علی اسحاقی: زمانی که مراحل آخر عملیات

جبهه دارخوین حضور یافت تا به‌دلیل آشنایی با زبان عربی برای اجرای مأموریت وارد خاک عراق شود، اما با نظر شهید حسن باقری، مسئول اطلاعات گلف (پایگاه منتظران شهادت)، جذب واحد اطلاعات در این منطقه شد.

علی اسحاقی ضمن انجام دادن کارهای اطلاعاتی به شنود مکالمات نیروهای عراقی می‌پرداخت و پس از مدت کوتاهی پایه‌گذار واحد شنود در سپاه پاسداران شد.

این واحد که کار خود را تنها با یک بی‌سیم غنیمی شروع کرده بود، در چند نوبت از جمله در محور دارخوین و عملیات فرماندهی کل قوا به‌سرعت اهمیت خود را به رخ فرماندهان ارشد سپاه کشید. به همین دلیل با استفاده از امکانات موجود در کشور که عمدتاً تجهیزات به‌دست‌آمده از ساختمان‌های ساواک و سفارت امریکا در تهران (لانه جاسوسی) و همچنین امکانات موجود در مخابرات کشور بود، به‌سرعت

توسعه یافت. واحد شنود در عملیات‌های بزرگ دوره آزادسازی سرزمین‌های اشغال‌شده توسط ارتش عراق توانست تحرکات عمده دشمن را کشف کند و این مهم نیروهای خودی را قادر ساخت تا با تسلط، این تحرکات را کنترل و ضدحمله‌های ارتش عراق را با اقتدار سرکوب کنند.

اطلاع یافتن از پاتک عراق در عملیات ثامن‌الائمه^(ع)، پاتک قوای عراق در پل سابله در جریان عملیات طریق‌القدس و کشف چند ضدحمله عمده دشمن در عملیات فتح‌المبین در موفقیت این

علی اسحاقی: شنود در واقع گوش شنوای فرماندهی در اردوگاه دشمن به شمار می‌رفت که بدون آن مقابله آگاهانه با تحرکات آنان مقدور نبود.

خرمشهر است. چون در جلسه‌های قبلی موضوع آزادسازی خرمشهر مطرح بود، ما سریع متوجه شدیم. [این دستور] قبل از جلسه اصلی قرارگاه و صدور دستور عملیاتی و مشخص شدن یگان‌های عملیاتی به ما اعلام شد. ایشان یک کار دیگری هم از ما خواست و گفت شما سعی کنید ورود کشتی‌ها را از دهانه خلیج [فارس] رصد کنید. خوب، این کار یک مقدار برای ما سنگین بود، ولی باین حال بر همین اساس ما در شناسایی‌هایی که انجام دادیم دو پایگاه جمع‌آوری اطلاعات برون‌مرزی

یکی در سپاه شیراز، یکی هم در منطقه بندرعباس در جزیره هرمز دایر کردیم. ضمن اینکه ما از قبل، یک پایگاه در منطقه هویزه، یکی هم در رقیبه داشتیم که آنها را حفظ کردیم. آمدیم در منطقه حمیدیه یک پایگاه دایر کردیم، چون احتمال دادیم که در منطقه حمیدیه و جنوب منطقه هویزه مأموریت داشته باشیم. البته، مقر اصلی ما از ابتدای شروع جنگ در دارخوین هم بود.

آنجا یک پایگاه داشتیم و تحرکات دشمن را رصد می‌کردیم. ما تا قبل از آغاز عملیات هیچ‌گونه تقویت عمده‌ای از دشمن ندیدیم. تحرکات عمومی و تدارکاتی و پشتیبانی ارتش عراق عادی بود. قبل از اینکه قرارگاه، منطقه عملیات را مشخص و فرماندهان قرارگاه‌ها و لشکرها را توجیه بکند، آقای رضایی یک‌بار از من سؤال کردند که «اون جایی که گفتیم برو کار کن، وضع را چه جوری می‌بینی؟» من گفتم: من تغییر محسوسی ندیدم، وضع یک وضع با روال عادی است. یگان‌های عراقی که در منطقه

فتح‌المبین را طی می‌کردیم و پاتک‌ها [دشمن] را جواب می‌دادیم، سردار [محسن] رضایی خروج نیروهای عراقی را از منطقه تعقیب می‌کردند. یعنی پایگاه‌هایمان در منطقه فتح‌المبین مستقر بود و ما هم در منطقه بودیم. تا اینکه از خروج نیروهای عراقی مخصوصاً گارد ریاست‌جمهوری عراق مطمئن شدیم.* پس از آن، آقای رضایی به ما منطقه موردنظر را برای [عملیات] آینده اعلام کرد. بعد از فتح‌المبین در یک جلسه‌ای، ایشان یک منطقه وسیعی را اعلام کرد گفت بروید حول و حوش این مناطق، اگر پایگاه ندارید پایگاه‌هایتان را دایر بکنید و شروع به جمع‌آوری اطلاعات بکنید، ببینید دشمن دارد چه کار می‌کند.

یدالله ایزدی: گفت در کجا مستقر شوید؟

علی اسحاقی: گفت اهواز به پایین، یعنی جنوب اهواز. بعد با فاصله خیلی کم، مجدداً تلفنی به من گفتم: «اون خط آبی رو در نظر داشته باش، ثامن‌الائمه^(ع)». گفتم: بله. منظورش رودخانه کارون بود. گفتم: بله. [مجدداً] گفتم: تا اونجایی که آقای غلامپور هست. [احمد] غلامپور یک مقر تقریباً بین حمیدیه و اهواز داشت. وقتی گفت تا اونجایی که آقای غلامپور هست، من فهمیدم که کل منطقه جفیر و غرب کارون شاملش می‌شد و هدف آزادسازی

* لشکر گارد جمهوری در [عملیات] فتح‌المبین دوبار پاتک کرد. در هر دوبار در جنگ با تیپ امام حسین^(ع) آسیب جدی دید؛ یعنی به‌حدی که دیگر روی پای خودش نتوانست برگردد و تمام سیستم زرهی و نفربر و خودروهایش را تمام با تانک‌کش برگرداند و برای بازسازی رفت. لشکر گارد هر جایی پاتک می‌کرد خودش نمی‌ماند؛ یعنی صبح علی‌الطولوع یا پیش از ظهر پاتک می‌کرد و منطقه عملیاتی آزاد شده از دست ما توسط یک یگان پیاده دیگر [عراقی] پدافند می‌شد و لشکر گارد بلافاصله واحدهایش را از منطقه خارج می‌کرد. این یک تدبیری بود که مدیریت جنگ عراق آن را اعمال کرده بود و ما هم وقتی متوجه این موضوع شدیم رد این لشکر را تعقیب کردیم، دیدیم گارد و بقیه یگان‌ها هم از عقبه منطقه رفتند و برگشتند به مقرهای اصلی خودشان در پادگان‌هایی که در عقبه عراق داشتند.

علی اسحاقی ضمن انجام دادن کارهای اطلاعاتی به شنود مکالمات نیروهای عراقی می‌پرداخت و پس از مدت کوتاهی پایه‌گذار واحد شنود در سپاه پاسداران شد.

پیدا کردیم، موضوع تقویت شنود و جنگ الکترونیک مطرح شد. ما فهمیدیم که حوزه سرزمینی که ما باید رصد کنیم یک حوزه سرزمینی بسیار وسیعی است. سه قرارگاه عمل کننده خواهند بود و یک قرارگاه هم احتیاط کل منطقه است. مثل عملیات فتح المبین برای هر سه قرارگاه پست‌های [شنود] جداگانه دایر کردیم که اطلاعات منطقه را تهیه می‌کردند، انتقال می‌دادند. در کنار قرارگاه کربلا هم مرکزیت شنود را دایر کردیم. ضمن اینکه هم‌زمان با اینها هنوز سیستم‌های ارتش نیامده بود. ما صحبت کرده بودیم و آقای رضایی قول داده بودند که ما سعی می‌کنیم که بچه‌های ارتش را درخواست بکنیم حتماً بیایند. چون ما اطلاع پیدا کردیم که ارتشی‌ها چیزهایی دارند، اگر به کمک بیایند و از امکانات آنها استفاده شود، چون منطقه وسیع است ما بهتر می‌توانیم کار کنیم. آقای رضایی فرمودند که ما حتماً باید از طریق شورای عالی دفاع عمل کنیم یا آقای هاشمی [رفسنجانی] مستقیم دستور بدهند یا شورای عالی دفاع به نتیجه برسد و از آنها بخواهد که این کار انجام بگیرد. در جلسه‌ای قبل از آغاز عملیات به ما گفتند این موضوع که شما درخواست داشتید هماهنگ شد، آمادگی داشته باشید که این برادرها [ی ارتش] در کنترل عملیاتی شما می‌آیند. محل استقرارشان و هماهنگی اطلاعاتی با برادرهای سپاه و بهره‌برداری از اطلاعاتشان برای قرارگاه با شما مشترک است. چون قرارگاه سپاه و ارتش مشترک بود، در اتاق فرمانده قرارگاه [کربلا] آقای رضایی و سرهنگ صیاد شیرازی با هم بودند. اطلاعاتی که می‌رفت آنجا منسجم بود. قرار این بود که اطلاعاتی که ارتشی‌ها می‌گیرند به مرکز ما بدهند، مرکز ما هم اخبار و اطلاعات را یکی بکند و این اطلاعات را به فرماندهی برساند. سنگر ما هم

مستقر هستند، فعالیت‌های معمول خودشان را دارند انجام می‌دهند. فقط ما یک مورد مشکوکی برایمان وجود داشت که روی شنود عراقی‌ها رصد کرده بودیم؛ یعنی اولین باری بود که ما فرکانس انتقال اطلاعات مرکز شنود عراقی‌ها را به دست آورده بودیم. عراقی‌ها داشتند تحرکات ما را رصد می‌کردند و یک گزارشی این پایگاه به عنوان تقویت واحدهای منطقه درمقابل خودشان را به مافوق خودشان گزارش کرد. این نوع گزارش دیده‌بانی بصری مقابل یا بهره‌برداری شده از واحدهای شنودشان نبود، چون ما را مرتب شنود می‌کردند، بلکه فراتر از این حرف بود. [نفر عراقی] می‌گفت: «ما دیدیم. و این سندی که ما دیدیم که اگر صحت داشته باشه حتماً دوباره باید درخواست بکنیم نمونه دیگرش را به ما بدهند.» یعنی یک حرف بسیار بسته و ویژه‌ای بود. ما حساس شدیم روی اینکه عراقی‌ها چه چیزی را با چه وسیله‌ای دیدند؟ یک تیم برای کاوش این موضوع فرستادیم توی منطقه که ببینند اینها چی دیدند. این تیم رفت شناسایی کرد و آمد گفت: ما هیچ تغییر خاصی روی زمین ندیدیم، ولی ما همچنان دنبال آن گزارش مرکز شنود بودیم تا اینکه یک گزارش دیگری مجدداً اینها تهیه کردند و ارسال نمودند که در آن گزارش موضوع "فیلم ماهواره‌ای" را عنوان کردند. عراقی‌ها خودشان نداشتند، ولی از طریق ماهواره، اطلاعات منطقه عمومی خرمشهر - آبادان تا اهواز به آنها رسیده بود، ولی خودشان از طریق دیده‌بانی یا شنود به این نتیجه نرسیده بودند که ما داریم تقویت می‌کنیم. این فیلم را هم اینها می‌فرستادند به "مرکز مدیریت تجزیه و تحلیل فنی" اطلاعاتی که اینها به دست می‌آوردند تا اینکه تجزیه و تحلیل بکنند، ببینند اطلاعات این چیست. تقریباً ۱۵ الی ۲۰ روز طول کشید تا گزارش بعدی اینها به دستشان رسید. این گزارشات را به قرارگاه به سردار رضایی انتقال می‌دادیم. بعد از اینکه قرارگاه استقرار پیدا کرد و ما هم رسماً در جوار قرارگاه استقرار

* در این دوره قرارگاه کربلا نام قرارگاه مرکزی سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی بود که مسئولیت هدایت عملیات را برعهده داشت.



سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگال (شنود) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس و یدالله ایزدی راوی مرکز

تامسون یک کیلوواتی در ساختمان ساواک اصفهان مستقر بود. ما آن را هماهنگ کردیم. یکی مشابه همان سیستم در تهران در اختیار مخابرات خود سپاه بود. یک سیستم هم در مرکز مخابرات شیراز فعال شد. [بنابراین] در سه نقطه کشور، یعنی شهر شیراز، اصفهان، تهران [ایستگاه داشتیم]. پشتیبانی پارازیت و جمع‌آوری اطلاعات HF (اطلاعات برون‌مرزی) را هم‌زمان دایر کردیم. این سه نقطه نسبت به منطقه عملیات یک مثلث تشکیل می‌دادند، یعنی تقاطع پترن آنتن‌هایشان باعث می‌شد که یک مثلث تشکیل شود. بعد آنتن‌هایشان همچون اتوماتیک جهت پیدا می‌کرد، از هر جایی هم ما خبری می‌شنیدیم به این مرکز می‌گفتم، جهت را تغییر می‌دادند، رد می‌زدند و خیلی راحت جهت‌یابی می‌کردند. در خود منطقه هم همین شیلترهایی که داشتیم و سیستم‌های جهت‌یابی هم آورده بودیم، اینها این کار را انجام می‌دادند. دوستان ارتش فقط اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند، جهت‌یابشان را فعال نکرده بودند؛ یعنی مثل ما آنتن‌هایشان را دایر نکردند. پس ما در منطقه دوتا سیستم داشتیم. در عقبه جهت‌یاب نداشتیم،

کنار سنگر فرماندهی بود. همیشه ما یا یک سنگر بعد از اطلاعات یا بین اطلاعات و فرماندهی بودیم. برادرهای [ارتش] طبق دستوری که بهشان داده شده بود، آمدند در منطقه و سیستمی که آوردند سیستم جهت‌یابی و جمع‌آوری اطلاعات شنود بود که مشابه سیستم‌هایی بود که خود ما از وسایل لانه جاسوسی [سفارت آمریکا در تهران] داشتیم. منتها سیستم‌هایی که ساواک در لانه جاسوسی به‌کارگیری کرده بود داخل خودروهای فولکس‌واگن تعبیه شده بود، ولی سیستم‌هایی که برادرهای ارتش داشتند داخل شیلتر بود و شیلتر روی خودرو نصب شده بود. با استقرار این برادران، تقریباً واحدهای جهت‌یابمان تکمیل شد. ما دوتا ایستگاه جهت‌یابی در منطقه داشتیم. چون هدف خرم‌شهر بود، یک ایستگاه را در منطقه جنوب دارخوین و یک ایستگاه را هم در عقبه محل خود قرارگاه در منطقه عمومی فارسیات [در جنوب اهواز] دایر کرده بودیم، چون عقبه [منطقه عملیات] تا حمیدیه باید رصد می‌شد. این منطقه وسط بود. دسترسی هم از آنجا برای قرارگاه خیلی خوب بود. [برای شنود مکالمات در عمق دشمن] یک ایستگاه

عملیات در شرق کارون بودیم پیش‌بینی سه تا پایگاه متحرک کرده بودیم که وقتی واحدهای ما که [در غرب کارون] سرپل گرفتند، عبور کردند، این پایگاه‌های متحرک بروند به لجمن خودی بچسبند و از عقبه لجمن خودی اطلاعات دشمن را دریافت کنند که همین کار را هم کردیم. در منطقه اهواز یک پایگاه ثابت HF داشتیم. در منطقه شیراز، اصفهان و در تهران هر کدام یک پایگاه داشتیم و در جزیره هرمز هم یک پایگاه داشتیم. در هرمن ضمن اینکه اطلاعات VHF، یعنی اطلاعات نزدیک کشتیرانی‌ها را و UHF دریافت می‌کرد، ارتباطش با ما با HF بود؛ یعنی هم‌زمان HF هم دریافت می‌کرد. این پایگاه‌ها در عقبه پایگاه‌هایی بودند که فعالیتشان را هم‌زمان با مقر ما که در کنار قرارگاه بود انجام می‌دادند.

یدالله ایزدی: چه امکاناتی از نیروی هوایی ارتش آوردند؟

علی اسحاقی: همراه همان دو دستگاهی که ارتش آورد، برای هماهنگی، افسری که با ما هماهنگ شد و هماهنگی شنود را انجام داد، افسر نیروی هوایی بود. از دو دستگاه شیلتری که آورده بودند، یکی مال نیروی هوایی و یکی مال نیروی زمینی بود که جمع‌آوری اطلاعات می‌کردند. به این خاطر من می‌گویم وسایل نیروی هوایی که این افسر می‌گفت ما در نیرو زمینی خیلی کارشناس جنگ الکترونیک نداریم، در نیرو هوایی بیشتر داریم و این شیلتری که از نیروی هوایی آمده بود، افسر کارشناس هم افسر کارشناس نیرو هوایی است.

یدالله ایزدی: مأموریت ویژه‌ای هم برای رهگیری مکالمات هواپیماهای عراقی و هوانیروز دشمن تعریف شده بود؟

علی اسحاقی: نه، ما این کار را انجام می‌دادیم. ما در منطقه بیت‌المقدس به فرکانس‌های نیروی هوایی و فرکانس هوانیروز عراق آشنا شده بودیم، اطلاعات اینها را دریافت می‌کردیم. در عملیات بیت‌المقدس

ولی سیستم پارازیت و سیستم جمع‌آوری در حد گسترده در عقبه سه جا داشتیم. در منطقه نزدیک به لجمن،* برای هر قرارگاه ما دو تا ایستگاه جمع‌آوری اطلاعات VHF نزدیک به لجمن دایر کردیم؛ یعنی ما ۶ تا ایستگاه در نزدیک‌ترین منطقه به لجمن دشمن دایر کردیم که اطلاعات نزدیک را بیاوریم. البته، اینها تا قبل از عملیات خیلی خاصیت نداشتند؛ یعنی چون از منطقه دشمن خیلی فاصله داشت، در منطقه مقابل خرمشهر چون عمده‌توان ما در امتداد کارون مستقر بود، باید از کارون عبور

می‌کردیم، سرپل می‌گرفتیم. بعد از اینکه سرپل گرفتیم بعضی جاها ۳۰ کیلومتر بعضی جاها ۲۵ کیلومتر یا ۱۸ کیلومتر باید می‌رفتیم تا به یگان‌های عراقی برسیم. این فاصله‌ها مربوط به طرح گازانبری مانور بود؛ یعنی طرحی بود که براساس آن قرار شد ما از مقابل کارون توی سینه خرمشهر برویم و خرمشهر را دور بزیم.

یدالله ایزدی: این پایگاه‌هایی که برای قرارگاه‌ها

مستقر کردید در کجاها بودند؟

اسحاقی: یک قرارگاه، قرارگاه آقای غلامپور بود که جنوب حمیدیه بود. دو تا پایگاه دیگر داشتند در جنوب هویزه؛ یعنی مشرف به خط بودند. پایگاه‌های VHF یکی در دارخوین بود یکی در سلمانیه. چون منطقه سلمانیه متصل به نیروهای دشمن در غرب خرمشهر بود، دو تا پایگاه هم داشتیم که سیار بودند، به منطقه درگیری نزدیک می‌شدند و برمی‌گشتند؛ یعنی محل استقرار ثابتی نداشتند. چون ما در ابتدای

* لبه جلویی منطقه نبرد

علی اسحاقی: کشف چندین پاتک دشمن، ایجاد اختلال در مکالمات رده‌های دشمن، نفوذ در شبکه‌های ارتباطی یگان‌های عراقی و گمراه کردن برخی رده‌های یگان‌های دشمن با دادن اطلاعات غلط به آنها از اقدامات تأثیرگذار شنود در عملیات بیت‌المقدس است

می کردند و از آنجا به وسیله کامیون [از طریق] زمینی داخل عراق می آمدند. ما چون اطلاعاتی از تحرک این کشتی ها پیدا کردیم و گزارش دادیم، آقای رضایی حساس شدند، گفتند حتماً آمریکایی ها در آنجا حضور دارند و دارند برای ما مشکلات درست می کنند. شما حتماً این کار را انجام بدهید، بروید پایگاه دایر بکنید. مأموریت شناسایی کل ساحل خلیج فارس را هم به ما دادند. البته من دقیقاً حضور ذهن ندارم که چه سالی بود. در این مأموریت ما رفتیم کل ساحل خلیج فارس را شناسایی کردیم. هم مقرهایی

علی اسحاقی: بعد عملیات فتح المبین ما دوتا ایستگاه جهت یابی در منطقه داشتیم. چون هدف خرمشهر بود، یک ایستگاه را در منطقه جنوب دارخوین و یک ایستگاه را هم در عقبه محل خود قرارگاه در منطقه عمومی فارسیات [در جنوب اهواز] دایر کرده بودیم.

را پیدا کردیم هم جای آن مقر را در هرمز توی همان مأموریت ما شناسایی کردیم. ۷-۸ نفر از عناصر اطلاعاتی - عملیاتی قرارگاه بودیم که به اتفاق رفتیم و با هلیکوپتر و خودرو، طول ساحل را شناسایی کردیم. **یدالله ایزدی: یک توضیحی هم درباره حکمی که آقای محسن رضایی در آستانه عملیات فتح المبین به شما دادند، بدهید، چون در مقطع عملیات بیت المقدس**

رده خدمتی شما جنگ الکترونیک قرارگاه کربلا است.

علی اسحاقی: از [عملیات] فتح المبین آقای رضایی عنوان کردند که شما دیگر اطلاعات را کم کم رها کنید، مسئولیت اطلاعات را مستقیم نپذیرید. شما به تقویت جنگ الکترونیک بپردازید. قبلاً هم گفتیم که در [عملیات] فتح المبین یک تیمی از مخابرات آمدند برای بازدید دستگاه هایمان و بنابه دستور سردار [محسن] رضایی قرار شد تعدادی بورسیه دانشجوی با گرایش الکترونیک بگیریم که اینها بعداً بروند

یک هواپیمای دشمن را زدند، افسرش با چتر بیرون پرید، وقتی پایین آمد پاهایش توی ماسه های زمین فرورفته و قطع نخاع شده بود. وقتی او را آوردند من بازجویی اش کردم. ما یک جدولی از مکالمات اینها داشتیم، ولی کدهای هوایی عراق را دقیق نمی شناختیم و نمی دانستیم که منظور از مکالماتشان این کدها چی هست؟ ما از این افسر یک مقدار اطلاعات بیشتری در رابطه با پروازهای هوایی عراق دریافت کردیم و فهمیدیم که اینها چه فرودگاه هایی را برای عملیات پیش بینی کرده اند و از آنجا پرواز می کنند. مدت زمانی که می آیند و برمی گردند چقدر است؟ سوخت گیری کجا می کنند؟ هدف ها را چطوری پیدا می کنند؟ کجا روی نقشه توجیه می شوند؟ این اطلاعاتی بود که لازم داشتیم برای اینکه مکالمات خلبانان عراقی را متوجه شویم، یک سری واژه ها را از این خلبان سؤال کردیم، نوشتیم و ترجمه کردیم و هم فرودگاه هایی که فرودگاه های عملیاتی برای عملیات های مرزی شان بود، هم فرودگاه هایی که کار برون مرزی می کردند، شناختیم.

یدالله ایزدی: مأموریتی که در هرمز به شنود داده شد، هدف یا کار ویژه ای را دنبال کرد؟

علی اسحاقی: واگذاری این مأموریت به خاطر این بود که پشتیبانی عراقی ها از طریق کشورهای عربی انجام می گرفت. نیاز مهماتی و تسلیحاتی شان از این طریق و هم از طریق "بندر عقبه" که مال اسرائیلی هاست انجام می شد، ولی در آن زمان اردنی ها کمک به عراقی ها را از طریق بندر عقبه هم انجام می دادند و با هم هماهنگ بودند. یک بندری هم دارند بهش می گویند بندر "عُرْعُر" که در شمال غربی عربستان است. سعودی ها از آن بندر هم به عراقی ها کمک می کردند و کشتی هایی که در خلیج فارس حرکت می کردند غیر از کشتی های نفتی، کشتی های تجارته عمده یا پشتیبانی عراق بودند یا می آمدند در جنوب غربی جزیره بوبیان، بارهایی که داشتند در کویت تخلیه

از همان مقدماتی که در کشور بود و وسایلی که از دشمن غنیمت گرفته بودیم، استفاده می کردیم. بعد از بیت المقدس که دستور خرید دادند، نمونه همان گیرنده هایی که در ماشین های هم ارتش بود هم مخابرات سپاه از لانه جاسوسی به دست آورده بود که آلمانی بودند، تهیه کردند. البته اینها نمونه همان وسایل قبلی بودند، اما با یک پیشرفت بهتری برای دریافت فرکانس بودند. به اضافه یک سری وسایل از طریق کشور ثالث، آقای رفیق دوست با همکاری مخابرات برای جنگ الکترونیک خریدند که هم "تلفن کن" بود هم سیستم "راکال" بود که اینها به تجهیزات ما در عملیات های بعد از بیت المقدس اضافه شد.

یدالله ایزدی: در بحث ها به آستانه عملیات بیت المقدس رسیدیم. پست های شنود در منطقه مستقر شده بود. گفتید که تحرکات عراق را تا قبل از آن عادی تحلیل می کردید، آیا تغییری هم در وضعیت دشمن ایجاد شد؟ آیا با مستقر شدن قرارگاه ها و یگان های ما و احتمالاً افزایش ارتباطات، دشمن تغییراتی را در منطقه احساس کرد؟

کارشناسی ارشد جنگ الکترونیک بخوانند، برگردند و جذب سپاه بشوند. آنهایی که از آن سال رفتند، سه سال بعد آمدند، یعنی سال ۱۳۶۴ آمدند و همه رفتند در مخابرات سپاه مشغول شدند. متصدی این کار آقای حسینی تاش و مخابرات سپاه بود، چون ما در کارمان عملیات میدانی بود، کار پشتیبانی آموزش نداشتیم به جز یک تعدادی دیپلمه که خودمان به صورت تعجیلی گرفتیم در خود منطقه عملیات آموزش جنگ الکترونیک دادیم، مخابرات سپاه دو دوره آموزش زبان انگلیسی و آموزش جنگ الکترونیک عهده دار شد و در عقبه آموزش داد. اینها همه بعد از فتح المبین بود.

یدالله ایزدی: به لحاظ تجهیزات غیر از مقدمات سپاه و آنچه که ارتش آورده بود دستور خرید بیرون از کشور را هم داشتید؟

علی اسحاقی: نه. در آن دوره خرید انجام نشد؛ البته، بعد از عملیات بیت المقدس به لحاظ نیازی که داشتیم یک دستوری را آقای رضایی به مخابرات و آقای حسینی تاش دادند و سپاه به اتفاق، آن وسایلی که گفته بودیم برای ما خریدند. تا بیت المقدس هم ما



جلسه تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگال (شنو) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

می‌کردم و به صداهای سیگنالی اینها آشنا بودم. حافظه انسان برای یک حجم زیادی از این سیگنال‌ها ظرفیت دارد. در یک سفری برای گرفتن پشتیبانی و کمک نیروی انسانی برای جنگ الکترونیک به شیراز رفتم و در مدیریت کنترل فرکانس شیراز که مربوط به مخابرات کشور بود، آنجا مرا به یک پیرمرد نابینا که در آنجا فعالیت می‌کرد، معرفی کردند. این مرد نابینا بود، ولی چیزی حدود ۱۴۰۰ نفر مشترک مخابرات را از صدا به اسم و مشخصات می‌شناخت و می‌دانست. آدرسشان کجاست. وقتی من با این فرد صحبت کردم، گفت این قدرت در سلول‌های مغزی هر انسانی وجود دارد، ولی هرکسی بخواهد از این استفاده کند و دائم هم استفاده کند امکان ندارد که فراموش بشود. او می‌گفت: هر چیزی در مغز امکان پاک‌شدنش هست جز سیگنال‌های صوتی. گفت: سیگنال‌های صوتی در مغز تا آخر عمر می‌ماند و انسان آنها را فراموش نمی‌کند، مگر اینکه نخواهد استفاده کند [که] به مرور تحلیل می‌روند. از آنجا ما آمدم این کار کارشناسی را شروع کردیم و کار را روی افراد تقسیم کردیم. ارتش عراق سه‌تا سپاه بیشتر نداشت. سپاه یکم بالا بود، سپاه دوم وسط در جبهه میانی بود و سپاه سوم جنوب بود. برای هر کدام از این سپاه‌ها یک کارشناس تشخیص سیگنال صوتی فرماندهان عراق اختصاص دادیم و هرجایی مقر اصلی دایر می‌شد، این سه نفر جمع می‌شدند که اگر یک صدایی آمد از یک فردی ناآشنا بود، این تشخیص بدهد که این صدا مال کدام است و این لشکر تابع کدام سپاه است. آیا این یگان با سپاه مربوطه ارتباط دارد یا ندارد.

یدالله ایزدی: این روش موثر بود؟

علی اسحاقی: [با تأکید] صددرصد! اصلاً آقای رضایی یک مدتی روی این موضوع قفل کرده بود. می‌گفت: شما بگو ببینم حالا فرمانده سپاه سوم هست؟ آقای عدنان خیرالله از کجا دارد صحبت می‌کند. یعنی اصلاً فرماندهی ما را واقعاً به عجز آورده بود برای اینکه

علی اسحاقی: ارتش عراق یک‌سری تقویت‌ها و جابه‌جایی‌ها داشت، چون داشت بعضی از یگان‌هایی را که از منطقه فتح‌المبین رها کرده بود، می‌آورد. اینها یگان‌هایی بودند که از حوزه سپاه سوم رفته بودند آنجا مستقر شدند. چون منطقه فتح‌المبین در پوشش سپاه سوم بود، اینها به محل استقرار اصلی خودشان برگشتند؛ مثلاً یگانی قبل از شروع عملیات بیت‌المقدس در منطقه جفیر مستقر شد. ما اول احساس کردیم که اینها دارند تقویت می‌کنند. بعد از اینکه تعقیب کردیم، مشخص شد که این یگان قبلاً در منطقه جفیر مستقر بوده و برای تقویت یگان‌های منطقه فتح‌المبین رفته‌اند.

ما در بیت‌المقدس در تقویت‌هایی که از دشمن دیدیم فقط یک یگان مکانیزه را دیدیم که آمده بود آنجا مستقر شده بود و بعد در بررسی دیدیم این یگان، یگانی است که محل استقرار قبلی‌اش هم همین جا بوده و برای منطقه عملیاتی فتح‌المبین مأموریت گرفته. ما دنبال لشکر گارد جمهوری زیاد گشتیم. آقا محسن [رضایی] حساس شده بود، چون دیده بود که این لشکر در فتح‌المبین مصرانه آمده بود و می‌خواست یک اقدامی انجام دهد، مرتب به من می‌گفت از لشکر ۱۰ [گارد] غافل نشوید و مرتب اینها را کنترل کنید. من صداهای اینها را آنالیز کرده بودم؛ یعنی عمده فرماندهان عراقی را که از دارخوین با آنها درگیری پیدا کردیم، صداهایشان را ضبط کردیم. سه‌تا کارشناس داشتیم که اینها هرکدامشان مال یک سپاه [ارتش عراق] بودند؛ یعنی کارشناسی سیگنال‌های صوتی فرماندهان آن سپاه را می‌کردند. یعنی ما وقتی می‌خواستیم بفهمیم فرمانده لشکر ۳ زرهی عراق الان کجاست، روی تمام شبکه‌ها که کار می‌کرد، آن کارشناس باید می‌گفت که الان ایشان از کجا صحبت می‌کند. ضمن اینکه من خودم آشنایی به سیگنال همه اینها داشتم؛ چون همه اینها را وقتی صداهایشان را ضبط می‌کردند، می‌آوردند من خودم تجزیه تحلیل

نکرده بودند، هم واحدهایی از دشمن استقرار داشتند که باید با این واحدها درگیر می‌شدند تا به عمده قوای نیروی دشمن در شمال و شمال غربی خرمشهر و غرب جاده خرمشهر به اهواز برسند. غروب روز اول که واحدها [به منطقه درگیری] رسیده بودند، اولین پاتک دشمن به سمت جاده خرمشهر شروع شد. هم‌زمانی که این پاتک داشت شروع می‌شد، ما [واحد شنود] متوجه شدیم که عراقی‌ها از منطقه جفیر دارند عقب‌نشینی می‌کنند تا پیش از ظهر روز اول خبری نبود، اما بعد از آن ما متوجه شدیم که عراقی‌ها در تدارک عقب‌نشینی هستند. ما این خبر را به قرارگاه اطلاع دادیم [گفتیم] که احتمالاً عراقی‌ها می‌خواهند از منطقه جفیر از مقابل قرارگاه آقای غلامپور، یعنی قرارگاه قدس [در شمال منطقه عملیات] عقب‌نشینی کنند. در حال رصد آن پاتکی بودیم که عراق می‌خواست انجام دهد. دشمن توسط یک یگان زرهی و یک یگان مکانیزه که هر دو استعدادشان چیزی حدود ۲ گردان مکانیزه و یک گردان زرهی بود، قصد پاتک داشت. اینها نیروی پیاده هم همراهشان آورده بودند. ما این گزارش را گرفتیم به قرارگاه دادیم، گفتیم که الان یک پاتکی دارد انجام می‌گیرد. این صبح روز دوم از شروع عملیات بود و این واحد از دشمن می‌گوید که هیچ‌کسی جلو ما نیست و ما داریم می‌رسیم به جاده، ولی هیچ مقاومتی مقابل ما نیست. ما مانده بودیم که پس این همه نیرو و یگان‌هایی که از ما رفتند جلو، کجا هستند؟ کجا مستقر شدند [که نیروهای عراقی را نمی‌بینند]. چون ما فقط در یک نقطه درگیری داشتیم. از سر پد که تیپ حضرت رسول (ص) رفته بود جلو، آنجا رسیده و با عراقی‌ها درگیر شده بود. آن درگیری همچنان در آن نقطه ادامه داشت، ولی در امتداد جاده که این همه یگان از عراقی‌ها بود و خاکریز زده بودند، توپ پدافند هوایی دشمن [مستقر] بود، یگان‌های ما به آنجا رسیده بودند و گزارش آمده بود به قرارگاه که ما رسیدیم و

تشخیص صداها این قدر برایشان مهم بود. خود ما هم وقتی می‌خواستیم گزارش دهی کنیم، یگان را که نمی‌دیدیم، بعضی مواقع هم نمی‌توانستیم ردیابی کنیم به اینکه این یگان کیست؟ از صدایی که قبلاً شنیده بودیم و اطلاعات داشتیم که این صدا مال این فرمانده یگان است، متوجه می‌شدیم که مثلاً این یگان درگیر که مقابل فلان لشکر ما هست چه یگانی است. این هم برای فرمانده لشکرها [ما] مهم بود، چون برایشان مهم بود که الان مقابلشان چه یگانی دارد عملیات می‌کند. حتی برای عراقی‌ها

هم مهم بود که مقابلشان چه یگانی است؟ منتها عراقی‌ها تجزیه تحلیلشان مثل ما نبود. شنودشان مثلاً صدای اصفهانی‌ها یا ترک‌ها را خوب می‌شناخت. چنین توانی را به خرج داده بودند و در انتخاب یگان‌شان برای مقابله یا پاتک، حتماً می‌آمدند یگان فراخور یگانی که از ما عملیات می‌کرد، انتخاب می‌کردند. این را ما در تجزیه تحلیل‌ها مان به نتیجه رسیدیم و صحبت‌هایی که اینها می‌کردند. خوب ما

علی اسحاقی: [برای شنود مکالمات در عمق دشمن] در سه نقطه کشور، یعنی شهر شیراز، اصفهان، تهران [ایستگاه داشتیم]. پشتیبانی پارازیت و جمع‌آوری اطلاعات HF (اطلاعات برون‌مرزی) را هم‌زمان دایر کردیم.

در منطقه عمومی غرب کارون به غیر از آن یک موردی که جنوب جفیر اتفاق افتاده بود، تقویت خاصی ندیدیم.

یدالله ایزدی: وارد بحث عملیات بیت‌المقدس شویم. علی اسحاقی: عملیات که آغاز شد و محورها حرکت کردند، ما گزارش چندان زیادی تا نیروها به خط‌ها نرسیدند و درگیر نشدند، نداشتیم که زمان زیادی هم طول کشید تا واحدهای ما به دشمن رسیدند. چون فاصله غرب کارون تا آن منطقه مین‌گذاری شده بود، باید بچه‌ها پاکسازی می‌کردند و از قبل هم این کار را

دوتا لشکر خودش در منطقه جفیر و جنوب هویزه - حمیدیه دستور می‌دهد که این دو لشکر عقب‌نشینی نکنند. طوری به دو یگان گفته بود که اینها فکر کرده بودند که ما اصلاً جاده را عبور کردیم و پشت اینها را داریم می‌بندیم. این دو لشکر با شتاب و سرعت تمام عقب‌نشینی کردند. طوری به آنها تفهیم شده بود که اگر نتوانید از منطقه شمال بصره خارج شوید، ایرانی‌ها شما را دور می‌زنند و همه شما به اسارت درمی‌آید. فرمانده لشکر ۳ زرهی [عراق] که در این منطقه مستقر بود، داشت با فرمانده سپاه سوم

علی اسحاقی: در عملیات بیت‌المقدس یک هواپیمای دشمن را زدند، افسرش با چتر بیرون پرید، وقتی او را آوردند من بازجویی‌اش کردم. برای اینکه مکالمات خلبانان عراقی را متوجه شویم، یک سری واژه‌ها را از این خلبان سؤال کردیم، هم فرودگاه‌هایی که فرودگاه‌های عملیاتی برای عملیات‌های مرزی‌شان بود، هم فرودگاه‌هایی که کار برون مرزی می‌کردند، شناختیم.

صحبت می‌کرد. این گزارشی بود که ما در روز دوم گرفتیم. این فرمانده می‌گفت: «قربان! ایرانی‌ها مثل سیل وارد منطقه ما شدند، خطوط اول را شکستند، الان دارند به سمت شمال بصره حرکت می‌کنند.» در صورتی که ما آن زمان که او این حرف را می‌زد هنوز وارد خرمشهر نشده بودیم، ولی رعب و وحشتی بین آنها افتاده بود. چون اولین پاتک آنها را هم بچه‌ها جواب دادند، پاتک منجر به شکست شد. واحد زرهی برگشت. واحد زرهی از لشکر ۳ زرهی بود و برگشته بود. فرمانده لشکر ۳ زرهی گزارش داده بود که

عمق نیروی ایرانی مثل سیل دارد می‌آید. فرمانده‌های رده بالاتر وحشت کرده بودند، به آن دو لشکر گفته بودند عقب‌نشینی کنید و آن دو لشکر عقب‌نشینی کرده بودند، [اما] نیامده بودند در عقبه سپاه سوم و یا شمال شرق بصره مستقر شوند، بلکه از طریق دو پل از توی منطقه به سمت بغداد فرار کرده بودند.

الآن خط سیاه [جاده] کامل در دست ماست. ولی این واحد عراقی داشت می‌آمد که روی این منطقه پاتک کند، هیچ خبری [از حضور نیروهای ما] وجود نداشت. این شد که قرارگاه روی این موضوع خیلی پافشاری کرد و به ما گفت ببینید چه اتفاقی افتاده، چی شده که این جوری است؟ بعد از قرارگاه رفتند سمت محل همان جاده خرمشهر به سمت اهواز ببینند اوضاع چه طوری است. معلوم شد بچه‌های ما این مسیر طولانی را که ۲۷ - ۲۸ کیلومتر و در بعضی جاها ۲۵ کیلومتر رفته بودند و بین راه هم مین پاکسازی کرده بودند، هم درگیر شده بودند آنجا که رسیده بودند، خسته بودند همه خوابیده بودند. همه نیروهای ما پشت جاده و پشت خاکریز عراقی‌ها از فرط خستگی خوابیده بودند. عراقی‌ها هم با یگان‌های مکانیزه در فاصله چیزی حدود ۲۰۰ - ۳۰۰ متر به جاده بود که ما متوجه شدیم. ارتباط هم با قرارگاه نبود، یعنی فرمانده یگان‌ها هم با قرارگاه ارتباط نداشتند. هرچه قرارگاه تماس می‌گرفت ارتباط نبود. وقتی ارتباط برقرار شد که تعدادی از این نفرها [ی عراقی] سوار خاکریز خط ما شدند، یعنی درگیری تن‌به‌تن اتفاق افتاد و قبل از اینکه عراقی‌ها بخواهند ببینند این طرف خاکریز یا آن طرف جاده ببینند، بچه‌ها خیلی از این تانک‌ها را زدند. یعنی این اولین پاتکی بود که شنود کشف کرد که باعث نجات این بچه‌ها شد. اگر این واحد می‌آمد رخنه ایجاد می‌کرد، داخل می‌شد، می‌توانست بقیه واحدهای ما را دور بزند و رخنه را باز بکند و با آوردن چند یگان منطقه را پر کنند. خدا را شکر آنجا این اتفاق نیفتاد و بچه‌ها هوشیار شدند، این پاتک را زدند و خنثی کردند و با فلش به سمت شمال خرمشهر ادامه مأموریت دادند. در ماجرای دیگری در روز دوم عملیات [بیت‌المقدس] ما گزارشی از یکی از فرماندهان لشکرهای عراقی مستقر در جفیر دریافت کردیم. دشمن وقتی متوجه شده بود که واحدهای ما به جاده خرمشهر رسیدند. سپاه سوم ارتش عراق به

صدام آمده بود و فیلمبردار و خبرنگار آورده بودند، می‌خواستند این حرف‌ها را خنثی کنند. صدام گفت: ایرانی‌ها دروغ می‌گویند. من الآن در خرمشهرم و آنجا با یک خانم خبرنگار یک مصاحبه کرد که این خبرنگار قبلاً، یعنی بعد از اشغال خرمشهر با صدام یکبار مصاحبه کرده بود. ما ضمن اینکه اطلاعات شنود را می‌گرفتیم، هم‌زمان تلویزیون عراق و رسانه‌های آنها را هم رصد می‌کردیم. تلویزیون عراق آن مصاحبه را زنده پخش کرد. یعنی هم زمانی که در منطقه خرمشهر عملیات بود، مصاحبه انجام شد، هم در زمانی که خرمشهر را از ما گرفتند، هم در زمان بعد از آزادی خرمشهر، مصاحبه انجام دادند. در این موقع هنوز خرمشهر آزاد نشده بود، نیروهای ما داخل شهر نرفته بودند. این خانم با صدام مصاحبه کرد. به صدام گفت که آقای صدام حسین، جنگ کی تمام می‌شود؟ صدام گفت: «ایرانی‌ها فکر کردند می‌توانند که بصره را از ما بگیرند یا خرمشهر را بگیرند و فکر می‌کنند که می‌توانند وارد خاک ما شوند. یک زمانی می‌توانند اینها وارد خاک ما شوند که نه یک عراقی مرد وجود داشته باشد، نه یک زمین آبادی باشد که اینها بتوانند رویش مستقر شوند.» این جواب صدام به این زن [بود که] به عربی گفت: «أَنَا الْخُمَيْنِي، رَجُل دِين و سياسه. يغوي أعمال و أفكار المسلمین فی ایران و فی العالم. أَنَّهُ يَعْلَمُ رَجُلٌ فِي الْعِرَاقِ وَ مِثْرٍ مِنْ أَرْضِي الْعِرَاقِ صَالِحَةُ الزَّرَاعَةِ لَمْ لِيْمِرْ عَلَيْهَا رَجُلٌ مِنْ حَرَاثِ خُمَيْنِي.» می‌گفت پاسدارهای خمینی. این مصاحبه قبل از ورود رزمنده‌های ما به خرمشهر بود و هنوز وارد شهر نشده بودند، انجام شد.

یدالله ایزدی: وقتی کشف شد که صدام در این منطقه است اقدامی مثلاً برای بمباران یا گلوله‌باران آنجا صورت گرفت؟

علی اسحاقی: وقتی این خبر را دادیم، اقدام خاصی نشد، چون جای صدام ثابت نبود. یعنی در تدبیر قرارگاه بود که آن محل را هواپیما یا با توپخانه بزند،

فرمانده لشکر ۳ [به رده بالاتر] می‌گفت: «اگر شما کمک نکنید نیروهای ما به بغداد می‌رسند. ایرانی‌ها دارند همین شکلی له می‌کنند و می‌آیند و این دو یگان ما برگشتند، هر دو دارند از این دو پل "القرنه" و "النشوه" عبور می‌کنند و به سمت عماره و ناصریه می‌روند.» عماره و ناصریه یعنی خروج از منطقه برای بغداد. چون روی جاده که نمی‌توانستند متوقف شوند. روی جاده که متوقف شوند راه را می‌بستند، [بلکه] داشتند حرکت می‌کردند، می‌رفتند. فرمانده سپاه سوم عراق یکسری حرف ناربط به او زده و گفت: «تو چی داری می‌گویی؟ الآن واحدهای ما در خرمشهرند، دارند می‌جنگند. توی شلمچه هستند، دارند می‌جنگند.» درست هم می‌گفت. فرمانده سپاه سوم گفت: برای چه اینها این کار را کردند؟ فرمانده لشکر [۳ زرهی عراق] می‌گفت: «باید ببینید برای چه؟ شما نشستید آنجا می‌گویید که چرا عقب آمدید؟ من یک گردان از لشکر ۴، یعنی لشکر ۳، به اضافه ۲ گروهان از لشکر ۲۵ مکانیزه به اتفاق یک تیپ پیاده رفتند پاتک کردند. ایرانی‌ها همه‌شان را قلع و قمع کردند. پس معلوم است که اینها یک عقبه بسیار بزرگی دارند و نیروها [ی ما] همه دارند به سمت بغداد فرار می‌کنند.» فکر کنم آقای عدنان خیرالله خودش فرمانده سپاه سوم بود یا با فرمانده سپاه سوم صحبت می‌کرد. این خبر هجوم گسترده را به صدام دادند، صدام به منطقه کشیده شد. صدام وارد منطقه خرمشهر شد؛ البته، در خود خرمشهر نیامده بود، توی شهرک ولی عصر که شهرکی بین خرمشهر و شلمچه بود، آنجا مستقر شد.

یدالله ایزدی: پس حضور صدام در این منطقه صحت دارد؟
علی اسحاقی: بله! صحت دارد. آمده بود، تعدادی فیلمبردار هم آمده بودند. چون ما تا قبل از اینکه وارد خرمشهر شویم، مرتب [از طریق رسانه‌ها] گزارش می‌دادیم که عملیات در چه مراحل است و رزمندگان ما در آستانه ورود به خرمشهر هستند،

در کنار جاده‌ای که به پل نومتھی می‌شد، یعنی شمال جاده پل نو، در نخلستان درگیر بودند، برای اینکه عراقی‌ها در آنجا مقاومت می‌کردند. در خرمشهر لشکر ۱۱ پیاده عراق مستقر بود. خبری [از بچه‌های شنود] به ما رسید. گفتند فرمانده نیروهای عراقی که در خرمشهر هست با [ماشین] جپیش رفته روی مین و منهدم و معدوم شده بود. بعد هم خبر سقوط یک هلیکوپتر [عراقی را] دادند به محض اینکه این دو خبر پیوسته به هم به فرماندهی قرارگاه سپاه سوم عراق رسید، یگان‌های عراقی که در خرمشهر مستقر بودند، مطلع شدند. هم‌زمان با فشارهای نیروهای ما نیروها وارد خرمشهر شدند. ما اینجا داشتیم دنبال می‌کردیم که در خرمشهر چه اتفاقی می‌افتد که خبر [دیگری] به ما رسید مبنی بر این که، یک یگان زرهی روی تانک‌کش‌ها در حال حرکت به سمت منطقه‌ای مثل "فیاضیه" است. یک همچنین اسمی بود که ما روی نقشه وقتی نگاه کردیم، دیدیم جنوب حوزه شلمچه درآمد. جهت‌یابی هم کردیم اون بی‌سیم جنوب حوزه شلمچه درآمد. وقتی این خبر رو دنبال کردیم، متوجه شدیم که لشکر ۱۰ زرهی عراق داره برای پاتک میاد.

چون [آنجا] در برد توپخانه ما بود، ولی نیروهای ما خیلی به عراقی‌ها نزدیک بودند؛ یعنی خط تماس ما با عراقی‌ها خیلی نزدیک بود. ما در منطقه شلمچه و نهر عرایض درگیر بودیم، صدام در منطقه شهرک ولی‌عصر بود. خیلی فاصله کمی است. اینجا یک مقدار این امکان وجود نداشت. قرارگاه می‌خواست تدبیر بکند که با هواپیما بزند. خطای بمب‌های هواپیما خیلی قابل کنترل نیست. ممکن بود یگان‌های خود ما آسیب ببینند. اما خوب، غیر از آن، خیلی از مقرهای فرماندهی عراقی‌ها را در آن مأموریت توسط سیستم‌های جهت‌یاب، توانستیم پیدا و مشخص کنیم و با توپخانه آنها را مورد تهدید قرار بدهیم که توپخانه ارتش، یگان‌های توپخانه بسیار قدرتمندی وارد عمل کرده بود و به راحتی توانستند این کار را انجام بدهند. از جمله مقر سپاه سوم عراق را ما [شنود] خیلی راحت پیدا کردیم در منطقه نشوه عراق و چندین بار هواپیما برای زدن آنجا فرستاده شد.

یدالله ایزدی: تحرکات عمده دشمن قبل از ورود به خرمشهر که شنود در کشف آن نقش داشت، چه بودند؟
علی اسحاقی: یگان‌های ما در امتداد یک خاکریز که



جلسه تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگل (شنو) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

یدالله ایزدی: یعنی لشکر گارد؟

علی اسحاقی: بله، لشکر گارد، منتها ارتش عراق اول یک تیپ نیرو مخصوص اعزام کرده بود. این تیپ نیرو مخصوص در منطقه مستقر شده بود و توسط مهندسی در حال زدن پل توی این منطقه بودند. بعد از اینکه تعقیب کردیم ارتباط [مخابراتی] این تیپ مخصوص با لشکر گارد را شنود کردیم. متوجه شدیم لشکر گارد روی تانک‌کش‌ها در حال حرکت به سمت نقطه‌ای که این تیپ مستقر شده، هست.

یک مقدار تأمل کردیم، فرکانس لشکر زرهی [گارد] عراق هم فعال شد. دستور این بود که ایرانی‌ها در حال ورود به خرمشهر هستند، هنوز وارد خرمشهر نشدند، ولی مقاومت همچنان وجود دارد و اگر که شما بتوانید سریع بیاید از سمت شلمچه وارد شوید، همه ایرانی‌ها را در پشت جاده پل نو می‌توانید محاصره کنید و کلاً منطقه دوباره بازپس‌گیری می‌شود. ما دوتا کار اینجا توانستیم انجام دهیم؛ یکی اینکه ارتباط بی‌سیم کل

توپخانه عراق که در پایین منطقه بصره و در منطقه شمال شرق بصره فعالیت می‌کرد و حجم زیادی آتش هم روی این منطقه می‌ریختند را مختل کردیم؛ بدین ترتیب که بچه‌های عراقی که در سنگرهای ما مستقر بودند، فرماندهی یک آتشبار عراقی را عهده‌دار شدند و دوتا آتشبار توپخانه هم که بیش از یک آتشبار و حداقل یک گردان توپخانه بوده و حجم آتش خیلی زیادی روی بچه‌هایی که پشت جاده پل نو بودند می‌ریخت، این ارتباطات دوتا آتشبار را به وسیله پارازیت‌کردن شبکه‌هاشان قطع کردیم. یعنی

اینها نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. اینها دیده‌بان در منطقه نداشتند، وقتی می‌خواستند گزارش بگیرند، این بچه‌های عراقی ما به این آتشبارها [ی دشمن] می‌گفتند آتش نریزید که ما در حال عقب‌نشینی هستیم و دارید ما را می‌زنید. یعنی به این صورت اینها را محدود می‌کردند به اینکه اصلاً اجرای آتش نکنند، چون مثلاً آتششان روی سر خود نیروهای خود عراقی‌ها فرود می‌آید. آن یگانی هم که در آن طرف پل بود ما فرماندهی کردیم؛ یعنی من خودم آن را فرماندهی کردم. یگان مخصوصی که می‌خواست بیاید عبور بکند، برایش پل نفررو زده بودند، داشتند پل پی.ام. پی. روی رودخانه می‌زدند که تانک‌هایش عبور بکنند. این یگان را ما متوقف کردیم و [از قول یک فرمانده عراقی] به آنها گفتیم ایرانی‌ها به شلمچه رسیده‌اند، اگر عبور کنید از دو طرف حتماً شما را محاصره می‌کنند و می‌زنند. بمانید بنابه دستور تا ببینیم که چه اتفاقی می‌افتد؟ ما می‌دانستیم که لشکر امام حسین (ع) به پل نو رسیده است و جاده خرمشهر - پل نو هنوز قطع نشده بود. اگر عراقی‌ها عبور می‌کردند شرایط بسیار خطرناک می‌شد. اگر دشمن یک رخنه ایجاد می‌کرد، تا عمق پشت نخلستان می‌آمدند و آنجا هم هیچ تهدیدی نبود؛ یعنی زمین خشک بود. البته، یک مقدار بالای زمین باتلاقی بود، خود عراقی‌ها هم گیر کرده بودند، ناچار وسایلشان را آنجا گذاشته و فرار کرده بودند، از رودخانه هم عبور و فرار کرده بودند. اما اگر رخنه می‌کردند امکان عبور تانک و عبور نفربر و اینها خیلی زیاد بود و کار بسیار مشکل می‌شد که به یاری خدا آن یگان مخصوص در حالی که تقریباً یک گردانش عبور کرده بود و دو گردان در حال آماده‌شدن برای عبور بودند، وقتی ما به عنوان رده بالاتر به آنها دستور توقف دادیم، فرمانده‌شان به آن یک گردانی که عبور کرده بود گفت که بیاید عقب، به ما اطلاع دادند که ایرانی‌ها در حال عبور جاده هستند و اگر عبور کنند شما آن طرف محاصره و قتل‌عام می‌شوید. لشکر

علی اسحاقی: از [عملیات] فتح‌المبین آقای رضایی عنوان کردند که شما دیگر اطلاعات را کم‌کم رها کنید، مسئولیت اطلاعات را مستقیم نپذیرید. شما به تقویت جنگ الکترونیک بپردازید.

بروند؛ بنابراین، همه در حال فرار بودند. وقتی که این ۴۸ ساعت گذشت، دیدند که ما اقدامی انجام ندادیم. ما داریم یگان‌های اسیر شده عراقی را تخلیه می‌کنیم و در خرمشهر سرگرم هستیم. یگان‌های در حال فرار را برگرداندند. یعنی گفتند که ایران قصد ادامه پیشروی ندارد و دستور دادند که اینها برگردند. شنودهاشان هم کار می‌کرد، خیلی فعال کار می‌کرد، یعنی اطلاعات یگان‌های ما را در خرمشهر و خبرهای تلویزیون ما و همه اینها را می‌گرفتند و به این نتیجه رسیدند که ما قصد تعاقب نداریم و یگان‌ها را از ۴۸ ساعت بعد برگرداندند.

یعنی ما اگر استعدادی داشتیم که می‌توانستیم این تعاقب را هم‌زمان از دو محور، یعنی از محور طلائیه به سمت القرنه و از شلمچه انجام دهیم، حداقل ما در این مرحله می‌توانستیم مسئله بصره را حل بکنیم، ولی هم نیرو نداشتیم و هم تدبیر قرارگاه این نبود.

پدالله ایزدی: حضور ذهن دارید که آیا در مباحث عملیات بیت‌المقدس یک چنین بحثی شد که اگر شرایط فراهم شد ما از مرز عبور بکنیم؟

علی اسحاقی: من حضور ذهن دارم که در تمام صحبت‌هایی که در قرارگاه می‌شد هدف آزادسازی خرمشهر بود، حتی انهدام نیرو هم نبود. شما ببینید هدف یک هدف سیاسی مقدسی بود که برای کشور ما خیلی مهم بود و آن آزادسازی خرمشهر بود. آبادان آزاد شده بود و از محاصره درآمده بود، لذا آزادسازی کل خرمشهر تا شلمچه و تأمین مرز بین الملل هدف اصلی بود. حالا در تأمین مرز بین الملل، در تعریف تأمین، از نظر نظامی این را داریم تا جایی باید برویم

گارد به این منطقه رسید و واحدهای پیش‌قراولش را برای عبور تا نزدیک پل هم رساند، ولی فرصت اینکه عبور بکند خدا را شکر پیدا نکرد. فرماندهی گارد [به فرمانده یگان مخصوص عراق] گفت: به ما گفتند خبری نیست ما قرار است عبور کنیم. حتماً کمک کنید که ما بتوانیم عبور کنیم. ما می‌خواهیم پاتکمان را شروع کنیم. این [فرمانده] گفت: امکان ندارد، به ما الان گفتند ایرانی‌ها روی جاده هستند و نمی‌گذارند اصلاً به جاده برسید. [لذا] این پاتک آنجا در نقطه خنثی شد. لشکر گارد اگر عبور می‌کرد، مشکل خیلی زیادی را برای ما ایجاد می‌کرد.

علاوه بر این اقدامات، رصد پایگاه‌های هوایی عراقی‌ها را در منطقه داشتیم. پایگاه هوایی العزیر در پشتیبانی عملیاتی این منطقه بود. هواپیماهای عراقی از آن منطقه پرواز می‌کردند و مناطق شلمچه و خرمشهر را بمباران می‌کردند. من نمی‌دانم آن زمان این پایگاه در دسترس توپخانه ما بود یا نبود؟ ولی یک مرحله هواپیماهای ما برای تهدید این پایگاه رفتند. ظاهراً موفق نشدند و برگشتند. ما دیگر خبری از این پایگاه نداشتیم بعد از اینکه نیروهای ما وارد خرمشهر شدند، باقی‌مانده نیروهای عراقی در منطقه شمال بصره و جایی که الان کانال ماهی هست تا بالا، همه فرار کردند. فرار این یگان را اگر نگویم تا خود بغداد، ولی تا ناصریه و رمادیه و منطقه العماره عقب رفتند. همه عقب رفتند. در ۲۴ تا ۴۸ ساعت بعد از فتح خرمشهر، هیچ یگانی از عراقی‌ها در شرق بصره حضور نداشت. اگر یگانی وجود داشت یگان‌هایی بودند که داشتند بساط خودشان را جمع‌آوری می‌کردند یا در دشت جنوب بصره سمت العزیر بودند یا در حال فرار به سمت ناصریه بودند. چون دو طرف منطقه باتلاق بود نمی‌توانستند جایی بمانند و گسترش پیدا کنند لذا محدود به این دو مسیر بودند، یعنی این طرف و آن طرف منطقه تماماً باتلاق بود و چون یگان نظامی بودند بین خانه‌ها هم نمی‌توانستند

علی اسحاقی: خبر هجوم گسترده را به صدام دادند، صدام وارد منطقه خرمشهر شد؛ البته، در خود خرمشهر نیامده بود، توی شهرک ولی عصر که شهرکی بین خرمشهر و شلمچه بود، آنجا مستقر شد.



جلسه تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگل (شنو) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

دشمن آنجا داشت، شد؟
علی اسحاقی: بله. به فرماندهی گزارش کردیم و توپخانه‌ها عمده آنجا روانه شد. ما ضمن اینکه توپخانه‌های عراقی را پارازیت می‌کردیم، یک بسیج همگانی روی آنجا انجام شد. بچه‌های لشکر امام حسین^(ع) و لشکر نجف که به آنجا نزدیک بود همه اینها روی بی‌سیم‌های عراقی‌ها کار پارازیت انجام می‌دادند؛ یعنی خود یگان‌ها کار پارازیت انجام می‌دادند و ما مختصات عمده موقعیت این دو یگان عراقی را هم داده بودیم. توپخانه‌های ارتش و تمام توپخانه‌های خودمان روی آن منطقه‌ای که احتمال عبور عراقی‌ها بود، روانه شد. این اقدام گرفته بود، ولی چون فاصله استقرار یگان‌های ما و استقرار یگان‌های عراقی خیلی نزدیک به هم بود، اقدام هوایی انجام نگرفت.

یدالله ایزدی: معروف است که می‌گویند صدام پیامی را برای حفظ خرمشهر داد به یگان‌های مستقر در آنجا و خرمشهر را معادل بصره دانست. آیا شنود در همان لحظات این پیام‌ها را دریافت کرد یا این اطلاعات بعدی است؟

که آتش دشمن به مرز نرسد. این تعریف نظامی است و "تعاقب" در این تعریف، لازمه این تأمین هست؛ یعنی وقتی می‌خواهیم تأمین را برقرار کنیم، همان جایی که می‌خواهیم تأمین کنیم که نباید مستقر شویم، قطعاً تهدید می‌شویم. ما تهدید دوجانبه می‌شدیم؛ یعنی ما هم از روبرو تهدید می‌شدیم هم از جناح تهدید می‌شدیم. تهدید جناح از سمت بصره بود. وقتی تهدید جناحمان از سمت بصره بود، حتماً باید ما مشکل بصره را حل می‌کردیم یا تهدید می‌کردیم یا تصرف می‌کردیم. باید در بصره پدافند می‌کردیم تا جناح ما روی جدار مرز تأمین شود. ما در شمال بصره باید مستقر می‌شدیم که مثلاً خط مرزی ما در هورالعظیم و مرز ما در منطقه حسینی و جنوب جفیر تأمین می‌شد. یعنی ما یک وضعیتی این‌طوری را باید پیش‌بینی می‌کردیم. چنین تصمیمی در دستور عملیاتی بوده، ولی در تدبیر جمهوری اسلامی در آن شرایط نبود.

یدالله ایزدی: بعد از توقف آن یگان تیپ مکانیزه و لشکر گارد عراق، شما این گزارش‌ها را به فرماندهی منتقل کردید و اقدامی علیه این تجمع و تمرکزی که

اصلاً نماند. ظاهراً به او گفته بودند که اینجا نباید باشی. فرمانده سپاه سوم با صدام آمده بود. هر دو هم با هلیکوپتر آمده بودند هیچ کدامشان از طریق جاده نیامده بودند که ببینند جاده چه وضعی دارد. با هلیکوپتر آمده بودند یک فضای سیاسی - تبلیغاتی برای دنیا می خواستند راه ببندازند. که ما حُب قبل از ورود به خرمشهر خیلی سروصدا کردیم. بعد از ورود به خرمشهر و به تصویر کشاندن شهر، فتح خرمشهر را محرز کرد، ولی قبلش ما تبلیغات زیاد داشتیم.

یدالله ایزدی: در مجموعه عملیات بیت المقدس شنود مکالمات نیروی هوایی دشمن و انتقال اطلاعات برای ایجاد آمادگی در پدافند هوایی چطور بود؟

علی اسحاقی: ما هنوز در آن حد امکانات و آمادگی نداشتیم. البته، دریافت هایی از نیروی هوایی عراق، حتی از پادگان هایشان داشتیم. مثلاً ما پشتیبانی هوایی منطقه عراق را از فرودگاه العزیر داشتیم. حتی در فرودگاه بصره نمی آمدند. العزیر یک مقدار جنوبی تر از خود بصره است و برایشان احتمالاً منطقه امن بود. ما ارتباطات هواپیماهای عراقی را که از العزیر به دنبال اهداف به منطقه ما می آمدند در حد خبر داشتیم، چون برادرهای نیروی هوایی ارتش هم حضور داشتند، ولی خبرهاشان را به فرمانده قرارگاه خودشان می دادند. چون عملیات بیت المقدس هم سریع، هم پرمقاومت شد. ولی مثلاً اینکه جایی قفل کند و حتماً باید به توسط نیروی هوایی باید باز شود، نبود. فاصله نیروی هوایی عراق هم به منطقه خیلی نزدیک بود، هواپیماهای ما را تهدید می کرد.

یدالله ایزدی: بعد از بیت المقدس آماری تحلیلی براساس شنود مکالمات دشمن مبنی بر میزان آسیبی که به ارتش عراق یا سپاه سوم وارد شد، توانستید جمع آوری کنید؟

علی اسحاقی: لشکر ۲۵ مکانیزه به اضافه لشکر ۱۱ پیاده به اضافه یک گردان از لشکر ۳ زرهی از عراقی ها ما داریم که اینها در دو سه مرحله آسیب

علی اسحاقی: ما فقط خبر ورود صدام را قبل از ورود به خرمشهر داشتیم و مکالمات فرمانده سپاه سوم را با خود صدام داشتیم. در ورود بچه ها به خرمشهر اصلاً بی سیمی از عراقی ها فعالیت نمی کرد. یعنی یک سکوت رادیویی مطلق تا ۴ روز الی ۱۰ روز در کل منطقه حاکم بود. اصلاً هیچ ارتباطی نبود. عراقی ها منطقه را تخلیه کرده بودند و فرار کرده بودند. ارتباطات خیلی دور آنها را می گرفتیم. یعنی خود این عراقی ها رفته بودند در عماره و القرنه با خانواده هاشون با تلفن تماس می گرفتند. ما ارتباط اینها را داشتیم که تعریف می کردند می گفتند شما این تبلیغات [عراقی ها] را باور نکنید. ایرانی ها آمدند همه را له کردند. حالا رژیم عراق چاخان هم می کرد که اگر نیروهای ما این طرف شط العرب [اروندرو] مقاومت نکرده بودند. الآن ایرانی ها تا خانه های شما تا بغداد آمده بودند این مکالمات ارتباط تلفنی که در مراکز "ماکروویو" عماره و بصره و بین عماره - بصره هم مرکزی داشتند که نظامی های عراقی می رفتند و ارتباط برقرار می کردند و ما آنها را دریافت می کردیم، ولی در منطقه عمومی خرمشهر ما ارتباط رادیویی و بی سیمی از عراقی ها نداشتیم.

یدالله ایزدی: به دلیل فروپاشی ارتباطات آنها؟

علی اسحاقی: اصلاً همه منطقه از هم پاشید. عراقی ها هم بیرون رفتند. از شمال بصره هم خارج شدند.

یدالله ایزدی: پس این پیامی که می گویند صدام پیام داد که مقاومت بکنید احتمالاً مربوط به قبل از تصرف خرمشهر است.

علی اسحاقی: این در همان فاصله قبل از ورود یگان های ما به خرمشهر است و مربوط به زمانی است که لشکر ۱۰ زرهی [گارد] حرکت کرد و یک تیپ نیروی مخصوص در حال عبور بود. پیام داد امید صدام به این [گارد و نیروی مخصوص] بود. خود صدام قبل از لشکر گارد آمد در شهرک ولی عصر و یک مصاحبه ای کرد و بلافاصله پرید؛ یعنی در منطقه

بچه‌های ما فکر می‌کردند که نیروهای خود ما رسیدند به جاده [شلمچه] و اینها ایرانی هستند و دارند تیربارشان را تمیز می‌کنند. رفته بودند از اینها سؤال بکنند که خط ما تا کجا رفته جلو. تا رفته بودند سؤال کنند، دیده بودند اینها عراقی‌اند. عراقی‌ها هم گفتند ایرانی، ایرانی! و تیربار را سمت خودرو اینها روانه کردند. این بندگان خدا ۴ نفر بودند دوتایشان عقب نشسته بود، دو نفرشان هم جلو بودند. یکی از اینها مسئول یک پایگاه ما بود، دوتایشان هم از تهران آمده بودند. اینها به اتفاق رفته بودند که آن پایگاه را جمع کنند. وقتی این اتفاق افتاده بود ماشین را گذاشته بودند و فرار کردند. مسئول پایگاه ما گفت: ما اصلاً نفهمیدیم چه جوری توانستیم بیایم پایین. اینها تیربار را سمت ما روانه کردند. ما هر کدام دو پا داشتیم دو پا دیگه هم قرض کردیم و فرار کردیم، توانستیم خودمان را از مهلکه آنجا نجات دهیم. ولی ماشین را جا گذاشته بودند. اسلحه هم به غیر از کلت هیچی نداشتند، یعنی کلاش هم همراهشان نبود. به‌امید اینکه این منطقه‌ای که الآن دارند می‌روند، توسط واحدهای خودمان پاکسازی شده و الآن آن مقر فقط آنجا مانده است. رفته بودند که آن مقر اطلاعاتی و جنگ الکترونیک را جمع‌آوری کنند که موفق نشده بودند ماشین را هم بعداً لشکر نجف در پاکسازی منطقه دوباره گیر آورده بود که ما با مکاتبه توانستیم از آنها بگیریم.

پدالله ایزدی: توی خود خرمشهر هم از تجهیزات شنود چیزی به دست آمد؟

علی اسحاقی: در خرمشهر نبود، اینها هم بیرون از خرمشهر مستقر بودند. این پایگاه هم چون در زمان عملیات فعال بود وضعیت نیروهای ما را به عقبه خودشان می‌داد، ما جهت‌یابی‌اش کردیم، متوجه شدیم نقطه‌ای که مستقر است کجاست.

جدی دیدند. لشکر ۱۱ در خرمشهر مقاومت می‌کرد؛ تیپ ۲۵ و تیپ ۳ زرهی سپاه سوم هم محدوده سرزمینی‌اش بود و دوبار پاتک کردند؛ دو تیپ نیروی مخصوص هم در پاتک‌ها [ضربه] خوردند. چیزی حدود ۲ لشکرش را عراق از دست داد. بقیه فرار کردند. ۱۳,۰۰۰ تا ۱۴,۰۰۰ نفر اسیری که در خرمشهر بود، یک لشکر کامل بود. یک لشکر کامل به‌اضافه آن تیپ نیروی مخصوصی که در خرمشهر و بیرون از خرمشهر به‌سمت جاده پل نو آنجا مقاومت می‌کرد و یک تیپ نیروی مخصوصی که مقابل تیپ ۲۷ حضرت رسول^(ص) مقاومت کرد. اینها یگان‌هایی بودند که در این عملیات ضربه خوردند. ما یک کار هم کردیم، ولی موفق نشدیم. یک پایگاه جنگ الکترونیکی عراقی‌ها در منطقه در خانه‌های اطراف پل نو مستقر کرده بودند، ما یک واحدی را از نیروهای خودمان، یعنی از بچه‌های اطلاعات و عملیات و جنگ الکترونیک را [سراغ اینها] فرستادیم. گفتیم هم‌زمانی که بچه‌ها دارند وارد خرمشهر می‌شوند شما بروید این ایستگاه را جمع‌آوری کنید و هم اطلاعاتش و هم اگر دستگاهی چیزی وجود دارد بردارید و بیاورید. تصور ما این بود که این برادرها راحت می‌توانند آنجا بروند. با مختصاتی که ما داده بودیم، اینها از طریق جاده خرمشهر به شهرک ولی عصر رفته بودند که بروند سراغ این مقر. بچه‌های ما رفته بودند داخل عراقی‌ها. در جاده‌ای که از پل نو عبور می‌کرد، نرسیده به پل، هنوز تیپ نیروی مخصوص عراقی‌ها در حال مقاومت بوده و با تیپ نجف درگیر بود. بچه‌های جنگ الکترونیک و شنود از پهلو رفته بودند، حالا چه جوری این نقطه آرام بوده که توانستند داخل بروند نمی‌دانم، ولی رسیده بودند به یک جایی، چهار نفر عراقی نشسته بودند داشتند یک تیربار را تمیز می‌کردند،